

آینده

آدم‌های کوچک با سایه‌های بزرگ!

● **حسین شریعتمداری:** درباره جزئیات سفر یوسف بن‌علوی، وزیر خارجه عمان، به تهران اگرچه خبری منتشر نشده و طرفین به بیان کلیات بسنده کرده‌اند اما شواهد موجود حکایت از آن دارد که مأموریت ویژه ایشان راپزنی با مقامات کشورمان و میانجیگری در ماجرای نفتکش‌های توقیف‌شده ایران در تنگه جبل‌الطارق و نفتکش انگلیس در تنگه هرمز است و از سوی دیگر، بدون کمترین تردیدی می‌توان گفت انکیزه انگلیس از اعزام بن‌علوی، بازسازی حیثیت این کشور است که ایران با توقیف نفتکش انگلیسی بر باد داده و پوشالی‌بودن افسانه اقتدار دریایی آن را در مقابل دید جهانیان به تماشای گذاشته است. ضمن آنکه در پی ارسال این پیام به ایران بوده است که اگر تسلیم خواسته غرب نشود باید از صدور نفت خود چشم‌پوشود که شرح این بخش از ماجرا فصل جداگانه‌ای می‌طلبد.
گزینه‌های پیش‌روی نمی‌تواند از سه حالت خارج باشد.
حالت اول آنکه؛ ابتدا ایران نفتکش انگلیس را آزاد کند و سپس انگلیس به توقیف نفتکش ایران خاتمه بدهد.
حالت دوم اینکه؛ ایران و انگلیس به‌طور هم‌زمان نفتکش‌های توقیف‌شده را آزاد کنند و حالت سوم اینکه؛ ابتدا انگلیس نفتکش ایران را آزاد کند و سپس ایران به توقیف نفتکش انگلیس خاتمه بدهد.
پیش‌قدم‌شدن انگلیس در رفع توقیف نفتکش ایران نیز اگرچه به مطلوب نزدیک‌تر است و از اقتدار ایران اسلامی و عقب‌نشینی روباه پیر حکایت می‌کند، اما لازم است با عذرخواهی رسمی انگلیس از ایران و تضمین کافی که دیگر دست به دزدی دریایی نخواهد زد، همراه باشد.
این برخورد حق قانونی و شایسته‌فدحه ماست و انتظار آن است که دست‌اندرکاران سیاست خارجی کشورمان اجازه ندهند نمایش اقتدار مثال‌زدنی ایران در توقیف نفتکش متجاوز انگلیس از فهرست افتخارات ایران اسلامی خط بخورد؛ چراکه اقدام مقتدرانه ایران نقطه عطفی در تغییر معادله قدرت منطقه به نفع ایران اسلامی است و به جهانیان نشان داد دشمنان ما آدم‌های کوچکی هستند که فقط سایه بزرگ دارند!

اقتصاد

فرصت‌تعال

● **جلال میرزایی:** شرایط امروز کشور، شرایط خاصی است و مشکلاتی وجود دارد که عموم شهروندان در جریان آن هستند. در این شرایط اگر رئیس‌جمهور به همراه وزرای عضو کابینه به صورت سالاانه گزارشی از عملکرد خود، آن‌هم با اشاره به مقدرات و مشکلات خود ارائه کنند، فرصتی است که اتفاق‌باید دولت از آن بهره مثبت برده و از این فرصت استفاده کند.
بر این اساس، محل تعجب است که چرا دولت نمی‌خواهد از این فرصت استفاده کند.
بهرحال اگر عملکرد وزیری مثبت نباشد باید تلاش کنیم با تغییر آن یک عضو کابینه و جایگزینی او با وزیر توانمندتر در راستای حل مشکلات گام برداریم.
مملکت که قطارالرجال نیست، در واقع حتی اگر بر فرض محال، تعداد این وزرا بیش از یکی، دو نفر بوده و حتی دولت از حد نصاب هم بیفتد، باز اتفاق خاصی نیست و رئیس‌جمهور می‌تواند از این فرصت برای ارتیمیر کابینه مطابق خواست و مطالبات مردم و حامیانش استفاده کند.
در هر صورت، اکنون آقای رئیس‌جمهور تشخیص داده با نماندنکاری از طریق‌زهری از ظرفیت هیئت عالی حل اختلافات قوا استفاده کند و ما نمایندگان مجلس نیز بر این اساس انتظار داریم این هیئت هرچه سریع‌تر موضوع را به دستور کار خود قرار دهد و تکلیف موضوع را روشن کند.

تابعیت با مادر ایرانی مولود یک سناریوی مشکوک جهانی!

● این بار بهانه جلب نظر مخالفان و تغییر قانون تابعیت، نابعهٔ ایرانی مریم میرزاخانی بود و اینکه وی دوست داشته برای تنها دخترش تابعیت ایرانه بگیرد. این ماجرا در کنار سناریوسازی‌های رسانه‌ای دیگر توانست لایحه اصلاح قانون تابعیت را که طی سال‌های قبل بارها از سوی شورای نگهبان رد شده بود، یک بار دیگر راهی مجلس کند و تصویب کمیسیون قضائی را درباره آن به دست آورد. هرچند بازمه شورای نگهبان اشکالاتی به این قانون گرفته و مجلس در حال رفع اشکال است، اما پشت پرده تلاش برای تغییر این قانون آن‌هم در شرایطی که تمام کشورهای دنیا برای حفاظت از منافع ملی مردم خود در حال تغییر قوانین و سخت‌کردن روند گرفتن تابعیت هستند، تسهیل تابعیت‌فرزندان مادران ایرانی و در این افزایش اقامت دشوهران غیرایرانی‌شان به یک برنامه جهانی بازمی‌گردد؛ «برنامه اقدام جامع مشترک در زمینه بی‌تابعیتی.» «ازدواج شرعی» نفاض‌ترین شکل حمایت اجتماعی و قانونی را برای زنان ایرانی با مردان ایرانی دارد. هم‌اکنون نیز چیزی حدود چهار میلیون مهاجر غیرقانونی در کشورمان حضور دارند؛ افرادی که برای قانونی‌شدن حضورشان در ایران کافی است با یک دختر ایرانی ازدواج کنند و صاحب فرزند شوند. اینجاست که زنان ایرانی عملا به اجباری برای لذت‌جویی موقت، فرزندآوری و بهره‌گیری از ارزش‌های افزوده قانونی ناشی از ازدواج‌های شرعی بدون هرگونه التزام و پشتوانه قانونی‌ای تبدیل می‌شوند.

● **احمد شیرزاد** را به عنوان چهره سیاسی و نماینده مجلس ششم می‌شناسیم اما شما استاد دانشگاه نیز هستید، می‌خواستم بحث را با این موضوع شروع کنم که فضای دانشگاهی کشور را چگونه می‌بینید؟

هم‌اکنون در ایران دو طیف دانش‌آموخته داریم که دو جور تفکر مختلف دارند؛ یک سری کسانی که بی‌کار نمی‌مانند و کیفیت بالای آموزش دارند که عمدتاً دانش‌آموخته‌های دانشگاه‌های دولتی هستند. البته نمی‌خواهم بر سر دانشگاه‌های غیردولتی بزنم بالاخره دانشگاه‌های غیردولتی به‌ویژه دانشگاه آزاد هم حق بزرگی به گردن فرهنگ جامعه ایران دارند اما در عین حال، طیف گسترده لیسانس به دست داریم که کاری بلد نیستند جز اینکه تلگرام و اینستاگرام را چک کنند و صبح تا شب تلاش کنند تا ثابت کنند فضای ایران بد است و بتوانند با ماشین مسافرکشی کنند. در واقع یک طیفه جوان ناکارآمد درست کرده‌ایم که نه آن‌قدر حال کار دارد که کارگری کند و نه آن‌قدر سواد و تخصص دارد که بتواند کار فنی انجام دهد. در عین حال هم ادعایشان در عرش است.

● **چون مدرک گرفته است و خودش را در صدی می‌داند که کار بهتری داشته باشد و کارگری نکند، همان‌قدر هم سواد ندارد که بتواند کاری در خور مدرکش انجام دهد.**

این‌طور هم نیست که دانشجو و جوان را محکوم کنم. این فرد در کلاسی تربیت شده که استادش نیز خیلی با وضعیت او فاصله نداشته است. انکار یک قرارداد نانوشته وجود دارد که کودکان گیر ندهد، استاد هم به دانشجو می‌گوید خیلی گیر نده همین که من می‌گویم را بخوان و لیسانست را بگیر. مسئولان دانشگاه هم می‌گویند چه‌کار داری پول ما را بده و مدرکت را بگیر و با بقیه کارها کار نداشته باش، به نوعی همه با هم بر سر بی‌کیفیتی توافق دارند. البته در همه دنیا همه دانشگاه‌ها کمربچ و و آکسفورد نیستند. یک پدیده قله جمعیتی دمه شصتی‌ها را داشتیم که یکباره وارد جامعه شدند و متقاضی همه چیز بودند. همین اتفاق یکباره به این موضوع دامن زد که پاسخ‌های سریع و دست‌یافتنی از طرف حاکمیت و جامعه به آنها داده شود. نهایتاً با پدیده‌ای بی‌کیفیت روبه‌رو هستیم که در اقتصاد و مدیریت هم خودش را نشان می‌دهد. به نظرم باید واقعا جنبش دست‌یابی به کیفیت ایجاد کنیم که به‌شدت موردنیاز جامعه‌مان است.

● **از همین‌جا می‌توانیم وارد بحث انقلاب فرهنگی در اول انقلاب شویم. به نظر شما انقلاب فرهنگی برای این بود که لایه دانشگاه‌ها را عوض کنیم و آنان اینجا ناسیم که بعد از ۴۰ سال یک‌سری باشند که فقط لیسانس داشته باشند؟ چرا این تصمیم گرفته شد؟**

انقلاب فرهنگی جزء عجیب‌ترین تصمیمات بود؛ یعنی جزء تصمیمات نابهنگام بود؟ نه اینکه اگر زمان دیگری بود بهنگام می‌شد، به عنوان کسی که در جریان این رخداد بودم، باجرحنت می‌گویم انقلاب فرهنگی پدیده قابل‌دفاعی نبود، شاید از هم‌نسلان من کمتر کسی شهامت این حرف را داشته باشند. داستان انقلاب فرهنگی از تنش‌ها و درگیری‌هایی که بین گروه‌های سیاسی طرفدار و مخالف انقلاب در دانشگاه‌ها پیش آمد، ریشه گرفت. انقلاب که شد یک‌سری گروه‌های چپ آمدند که مهم‌ترین پایگاهشان پایگاه دانشجویی بود و در دانشگاه‌ها دفتر داشتند که مسئولان وقت کشور هم گویا با آنها رودربایستی داشتند. این‌گونه احساس می‌شد که دیگر رژیم شاه نیست و آزادی برقرار است و به همه گروه‌ها در دانشگاه دفتر دادند که تصمیم بسیار اشتباهی از سوی مدیران دانشگاه‌ها بود. از طرف دیگر، فشار دانشجویی هم بود. اینکه می‌گویم دفتر الان در دانشگاه انجمن اسلامی دفتری دارد اما قبلاً مثلاً یک ساختمان با ۱۰ اتاق و انبار و امکانات بود و یک‌سری از آنها دستگاه چاپ داشتند و گفته می‌شد گاهی اسلحه هم داشتند که واقعا نمی‌دانم درست بود یا نه. در واقع مثلاً در دانشگاه شریف که من بودم یک مقر حزبی تمام‌عیار داشتند. البته بچه‌های انجمن اسلامی هم دفتر و دستک مفصل داشتند. طرفداران مجاهدین خلق به نام انجمن دانشجویان مسلمان بودند و ما که طرفدار انقلاب بودیم، با دو اسم فعالیت داشتیم؛ گاهی انجمن اسلامی دانشجویان و در برخی جاها سازمان دانشجویان مسلمان بود. سه دانشگاه شریف، پلی‌تکنیک و شیراز با این نام بود و بقیه دانشگاه‌ها با اسم انجمن اسلامی که بعد یک تشکل سراسری به نام دفتر تحکیم ایجاد کردند که هنوز هم هست. تنازعات دانشجویی روزبه‌روز با سالی می‌گرفت و فقط به داشتن دفتر منتهی نمی‌شد. گاهی سخنرانی‌ها را چند هزارنفر برگزار می‌کردند و آموزش دانشگاه تحت‌الشعاع قرار می‌گرفت، وضعیتی که برای دانشگاه‌ها واقعا درست نبود. انجمن‌اسلامی‌ها که طرفدار انقلاب بودند، دائماً با آنها درگیر بودند. در برخی دانشگاه‌های دیگر مثل دانشگاه شریف و تهران و پلی‌تکنیک بچه‌های ما سر بودند اما در خیلی از دانشگاه‌های دیگر از عهده آنها برنمی‌آمدند. برعکس ما که به نظر دانشجویای حکومتی بودیم، آنها از بیرون حمایت می‌شدند اما واقعا کسی به کسی نبود که با کم کمک کند. در نهایت فکر کردند با الگوی اشغال سفارت آمریکا همه دانشگاه‌ها را بگیریم. این روند از نوروز و فروردین

سیاست

گفت‌وگو با احمد شیرزاد در باره بهنگامی و نابهنگامی تصمیمات سیاسی

طرفدار نظریه تصلب سیاسی نیستم



عکس: سهند تاجی شرق

علی ایوبی: برای من که فیزیک دبیرستان را ناپلونی پاس کرده‌ام، گفت‌وگو با دکترای فیزیک ذرات بنیادین کار دشواری است؛ اما بهانه این مصاحبه نه معادله و فرمول؛ بلکه اتفاقات سیاسی‌ای است که در ۴۰ سال اخیر در کشور رخ داده است. احمد شیرزاد، استاد دانشگاه و فعال سیاسی اصلاح‌طلب است که نماینده مردم اصفهان در مجلس ششم بوده است. او که در دوران پیروزی انقلاب دانشجو بوده، در این مصاحبه از فضای دانشگاهی و اتفاقاتی که منجر به انقلاب فرهنگی شد، می‌گوید. شیرزاد آن اتفاق را نابهنگام می‌داند و البته تجربه آن را برای دوران نمایندگی خود مفید قلمداد می‌کند. او به همراه برخی از دانشجویانی که سفارت آمریکا را تسخیر کرده بودند، در سال ۷۸ وارد مجلس ششم می‌شوند و یکی از پر سروصداترین مجالس بعد از انقلاب را شکل می‌دهند. شیرزاد همچنین در این مصاحبه از روند سیاسی ایران بعد از خروج آمریکا از برجام می‌گوید و از مواضع ایران دفاع می‌کند. در ادامه این گفت‌وگو را می‌خوانید.

راه بیفتد. من در دو مورد همراهشان بودم؛ یکی مرحوم آیت‌الله منتظری که یادم هست با سادگی می‌گفت حالا نمی‌شود همین کارها را همین‌طور که دانشگاه‌ها باز است، انجام دهید؟ این‌طور پدر و مادرها ناراحت می‌شوند که چرا دانشگاه‌ها تعطیل است. تا آخر هم مرحوم منتظری قانع به این کار نشد و معلوم بود شخصیت‌های سیاسی آن زمان هم با این اتفاق مخالف بودند.

در ملاقات با مرحوم هاشمی‌رفسنجانی هم از این جهت که برخی گروه‌ها تعطیل می‌شوند خوشحال بود اما نگران بود بنی‌صدر از این مسائل سوااستفاده کند. نهایتاً نهادهایی در دانشگاه تأسیس شد و آقایان از بیرون به دانشگاه آمدند تا دانشگاه منحرف نشود. روندهای گزینش در دانشگاه بسیار تشدید شد و البته هیچ‌کدام از این روندها به سالم‌سازی منجر نشد. حتی برای گزینش کنکور سراسری یک جوان ۱۸ساله اتفاقات نامطلوبی افتاد که مثلاً می‌گفتند بقال محله باید نظر بدهد که رشته پزشکی بخواند یا نه. بعد از مدتی همه این تصمیمات در عمل به شکست منتهی شد و واقعا فرایندی مخرب بود. به هر حال، پدیده‌ای بود که دانشگاه‌ها را تعطیل و دخالت‌های ناپجا را در دانشگاه‌ها زیاد کرد. اما میل به تحصیل در جامعه غوغا کرد و مردم صبور بودند چون به هر حال، خانواده‌ها می‌خواستند پیشرفت کنند.

● **پس به نظرتان آن تصمیم نابهنگام بوده.**

● **۶۰ فارغ‌التحصیلان دهمه‌های ۵۰ و نمی‌شود توی یک کاسه ریخت و گفت اینها بچه‌های داغ انقلاب بودند که سفارت را گرفتند و انقلاب فرهنگی را انداختند. ما یک طیف گسترده بودیم. من چند جای دیگر هم گفته‌ام و کسی نمی‌داند آن زمان بچه‌های دانشگاه شریف مخالف انقلاب فرهنگی بودند. در دانشگاه شریف اشتغال مبتنی پشت انقلاب فرهنگی نبود**

● **افراطی محسوب می‌شدند، حالا مجلس را در دست گرفته بودند.**

اجازه دهید پرونده‌مان را روشن کنم. همه فارغ‌التحصیلان دهه‌های ۵۰ و ۶۰ را نمی‌شود توی یک کاسه ریخت و گفت اینها بچه‌های داغ انقلاب بودند که سفارت را گرفتند و انقلاب فرهنگی را انداختند. ما یک طیف گسترده بودیم. من چند جای دیگر هم گفته‌ام و کسی نمی‌داند آن زمان بچه‌های دانشگاه شریف مخالف انقلاب فرهنگی بودند. من چون بچه درس‌خوان بودم، فکر می‌کردند شاید من مشکل دارم ولی در دانشگاه شریف اشتغال مثتی پشت انقلاب فرهنگی نبود. به هر حال، این رفتار به اسم آن مجموعه ثبت شده است. یا در قضیه گرفتن سفارت آمریکا قابل تحلیل است. این‌طور نیست که این اتفاق را به دانشجویان آن زمان نسبت دهیم. آن زمان دانشجویهای مسلمان از طرف چپی‌ها به‌شدت تحت فشار بودند که شماها مترجع هستید و واقعا بسیاری از تئوری‌ها و حرکت‌های ناجوری که در جامعه رخ داد، ریشه‌اش از آنهاست. درست است که برخی از مذهبی‌ها مرتکب آن کارها شدند، اما ریشه فزری آن از آنهاست. چپ‌ها معتقد بودند شماها در مبارزه با امپریالیسم کم می‌آورید و فقط نیروهای ناب انقلابی یعنی مارکسیست‌ها، می‌توانند خلق را در مبارزه با امپریالیسم نجات دهند. یک نوع رقابت وجود داشت، ما درباره جوانان ۱۸، ۱۹ساله‌ای صحبت می‌کنیم که بتانسیل سیاسی بسیار بالایی داشتند؛ چون قبل از انقلاب، حرکت‌های مخفی دانشجویی و تشکیلاتی خیلی خوب کار می‌کردند. بدون استثنا هر پنجشنبه و جمعه باید برنامه‌های سخت کوه‌نوردی اجرا می‌کردند و همیشه در معرض خطر دستگیری بودند. این بچه‌ها بتانسیل بالایی داشتند و جوان نیز بودند. بعد از دوندای سال

۳۲. آمریکایی‌ها تمام عناصر جامعه ایران را در دست گرفتند و روشنفکرانی که در جنبش ملی‌شدن نفت و دوران دکتر مصدق بودند، یا توبه کردند یا در تلویزیون توبه‌نامه خواندند یا کشته شدند یا از کشور فرار کردند؛ یعنی تحقیری که جامعه روشنفکری ایران بین سال‌های ۳۲ تا ۵۷ تحمل کرد، بی‌نظیر است. هیچ شاعر و قلم‌به‌دستی را در آن مقطع پیدا نمی‌کنید که چپ نزنند. یک نقاش، مجسمه‌ساز و شاعر را پیدا کنید که روحیه چپ نداشته باشد. همه چپ زمستانی، برگرفته از شعر «زمستان» اخوان‌ثالث بودند؛ به‌طوری‌که وقتی در آبان ۵۸ سفارت آمریکا به تسخیر دانشجویان درآمد، تمام گروه‌های روشنفکری ایرانی، چپ، مذهبی و غیرمذهبی پشت سر این دسته آمدند. متأسفانه این بخش را کسی نمی‌بیند؛ همه می‌گویند موسوی‌خوینئی‌ها، ابراهیم اصغرزاده و محسن میردامادی بودند که سفارت را تسخیر کردند و عباس عبدی هم بود که حمایت کرد. داستان این‌طور نبود. بلکه اتفاقی به دست دانشجویان رقم خورد و این رقم‌خوردن به همان اندازه مهم و شایان تحلیل است که بقیه رخدادهای آن زمان. مثالی می‌زنم؛ آقایی بود به نام رضا اصفهانی که اقتصاددان بود و معاون وزارت کشاورزی شده بود؛ البته تیتیش اصلاً اجرائی نبود و تمام ایران را به‌هم ریخت. طرحش این بود که هرکس زمین دارد، زمینش را بگیریم و به رعیت‌ها بدهیم؛ یعنی یک طرح به‌شدت کمونیستی. یادم می‌آید در تظاهراتی که دفتر تحکیم در حمایت از آقای اصفهانی راه انداخت، بدون تردید ۱۰ هزار نفر شرکت کردند. الان اگر کسی به من بگوید تو در چنین تظاهراتی رفتی، می‌گویم متأسفانه کار بسیار نسنجیده‌ای بود، ولی بله رقتم. فضا این‌طور بود. گرفتن سفارت آمریکا نیز به همان اندازه شایان نقد است. بعد از مدتی کار آقای اصفهانی به هیچ کجا نرسید و فراموش شد، اشغال سفارت آمریکا ظنین پیدا کرد و همه متأسفد دنبالش آمدند. به نظرم اشتباه ابراهیم اصغرزاده و عباس عبدی این است که مدام درباره این قصه صحبت می‌کنند. آنها باید بگویند از دیگران هم پرسید چه کسانی بودند که با این حرکت مخالفت مؤثر کردند. فقط مرحوم بازرگان (و شاید برخی در دولتش) که به مخالفت کرد؛ حتی نهضت آزادی نیز حمایت کرد. روشنفکران مختلف سیاسی کشور واقعا آنجا صف بسته و التماس می‌کردند که با این بچه‌ها عکس بگیرند تا جایی ثبت شود که از دانشجویان حمایت کرده‌ایم. می‌خواهم بگویم آمریکا آن‌قدر جامعه ایران به‌ویژه جامعه روشنفکری ما را تحقیر کرده بود که این اتفاق یکباره افتاد. حاضرم قسم بخورم همه بچه‌های همان نسل آن کار را می‌کردند. حالا اینکه سال‌ها بعد تعدادی از نیروهای سیاسی سردورگم‌چسبیده اول انقلاب وارد جریان اصلاحات شدند...

● **البته فقط انقلاب بودند و بعداً سیاسی شدند؛ ۵۹ که سیاست‌مدار نبودند.**
بله، سیاست‌مدار به معنای تشکیلاتی نبودند؛ دانشجویانی بودند که سیاست را دنبال می‌کردند و واقعا فعال بودند. از متوسط دانشجویان دوره‌های بعد واقعا قوی‌تر بودند.
● **آن افراد مجلس ششم را در دست گرفتند و فضای جامعه هم عوض شده بود.**
بله، ولی این افراد هم خیلی فرق کرده بودند. مهم‌ترین نکته این بود که ۴۰ساله شده بودند. آدم ۲۰ساله با ۴۰ساله فرق دارد، اما میان‌سالان فعالی بودند که قدرت اجرائی خوبی داشتند. شاید ۲۰، ۳۰ نفر از بین اینن افراد بودند که وارد مجلس ششم شدند و چهره‌های شاخص‌تری بودند. برخی از کسانی هم که به مجلس آمدند مثل آقای طالبیان، میثم سعیدی و خانم حقیقت‌جو، از نسل‌های بعدی بودند و در حوادث اول انقلاب نبودند.

● **سیاست‌مدارانی مانند بهزاد نبوی و مهدی کروبی هم در این مجلس بودند.**
آنها اوایل انقلاب فعالان سیاسی بودند. تعداد درخور توجهی از نمایندگانیه که از شهرهای کوچک آمده بودند، در طیف‌هایی بودند که به لحاظ فعالیت سیاسی متوسط‌تر بودند؛ مثلاً معلم و پزشک بودند و در حدی بودند که مثلاً حرکت اصلاح‌طلبانه را دنبال کرده و قبول داشتند و فعالان موضعی بودند نه فعالان سراسری.

● **مجلس ششم، مجلسی شاخص است که از نظر اصلاح‌طلبان شاید دیگر تکرار نشود. از نظر ترجیح داده می‌شود دیگر تکرار نشود. افرادی مثل شما در مجلس ششم همان کسانی بودید که در انقلاب فرهنگی حضور داشتید و سفارت آمریکا را هم اشغال کرده بودید. در این مجلس چه کردید که از طرف اصلاح‌طلبان آن‌قدر محبوب شدید و از آن طرف دیگر نمی‌خواهند چنین مجلسی شکل بگیرد؟**
جنبه‌های متفاوتی داشت؛ اول اینکه مجلس ششم حرکت فراکسیونی بسیار قوی‌ای داشت که در مجالس بعدی نمی‌بینم. در مجلس دهم فراکسیون امید هست که معلوم نیست در و پیکرش کجاست. همه فقط محمدرضا عارف را می‌شناسند درحالی‌که این فراکسیون قرار بود صدوچند نفر عضو داشته باشد.

ادامه در صفحه ۱۵

روزنه

روایت سردار کوثری از روزهای پایان جنگ

مقصر پذیرش قطع‌نامه ۵۹۸

کدام جناح بود



● **باشگاه خبرنگاران:** سردار «محمد کوثری»، جانشین قرارگاه ثارالله(ع)، با بیان اینکه ماه‌های اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۶۷ عراق با حمایت آمریکا و سایر حامیان خارجی خود، حملات وسیعی را علیه مواضع رزمندگان اسلام آغاز کرد، گفت: این در حالی بود که ما در جبهه‌ها از وضعیت خوبی برخوردار نبودیم و حتی در مدت یادشده ۲۳ هزار اسیر دادیم و در شهرها نیز با بمباران و موشک‌باران شهرها مواجه بودیم؛ علاوه بر این، شاهد استفاده گسترده عراق از سلاح‌های شیمیایی در مناطق مرزی بودیم و هم‌زمان آمریکا هم هواپیمای مسافری ایران را بر فراز خلیج فارس مورد اصابت قرار داده بود.

در چنین شرایطی بود که هاشمی‌رفسنجانی در خرداد ۱۳۶۷ جانشین فرمانده کل قوا شد و ستاد کل نیروهای مسلح را با اعضای دولت تشکیل داد که به دنبال آن، نخست‌وزیر رئیس ستاد، بهزاد نبوی مسئول پشتیبانی، خاتمی مسئول تبلیغات و ششخانی مسئول اطلاعات و عملیات شدند.

وی گفت: زمانی که این ستاد تشکیل شد، از سیاه خواستند هر آنچه را که برای خاتمه جنگ لازم دارد، اعلام کند؛ بر این اساس، فرمانده وقت کل سیاه هم در فهرستی آنچه را که مورد نیاز بود، اعلام می‌کند. به دنبال این نامه، هاشمی به نخست‌وزیر اعلام می‌کند برای تأمین تجهیزات جبهه‌ها به ۳/۵ میلیارد دلار نیاز است که نخست‌وزیر اعلام می‌کند یک دلار هم ندارد.

سردار کوثری در ادامه بیان کرد: بهزاد نبوی هم گفت که انبارها خالی است؛ خاتمی هم عنوان کرد مردم از جنگ خسته شده‌اند و نمی‌توان مردم را برای رفتن به جبهه‌ها تهییج کرد؛ لذا این باعث شد تا هاشمی موضوع را در جمع مسئولان کشور مطرح کند که وقتی این گزارش نامیدکننده بیان شد، مسئولان به هاشمی اعلام کردند شما هر چه تصمیم می‌گیرید به امام هم اطلاع دهید.

وی افزود: بدین ترتیب گزارش مورد اشاره به امام(ره) منتقل شد. در پی این موضوع، امام(ره) قطع‌نامه را قبول کردند و این در حالی بود که در جبهه‌ها با محدودیت امکانات و نیرو مواجه بودیم و البته مسئولان هم به اصطلاح کم آورده بودند.

جانشین قرارگاه ثارالله(ع) ادامه داد: تمام کشورهایی که حامی صدام بودند تا پیش از قبول قطع‌نامه ۵۹۸ از سوی ایران دائماً عنوان می‌کردند ایران جنگ‌طلب است، شرایط آن زمان همانند سال‌های اخیر است؛ زیرا همان‌گونه که رهبر معظم انقلاب اسلامی در رابطه با برجام عنوان کردند که نمی‌توان به آمریکایی‌ها اعتماد کرد، در روزهای پایانی جنگ نیز علی‌رغم اینکه ایران قطع‌نامه را پذیرفته بود، اما عراق با حمایت آمریکا و سایر کشورها حملات سراسری را به سمت ایران آغاز کرد.وی تأکید کرد: عراق در زمان شروع جنگ تحمیلی در سال ۱۳۵۷ تعداد ۱۲ لشکر و ۱۵ تیپ مستقل داشت؛ اما در پایان جنگ ۶۲ لشکر داشت؛ زیرا تمام امکانات کشور را برای تقویت جبهه‌های خود به‌کار گرفته بود. سردار کوثری ادامه داد: در این شرایط وقتی ایران قطع‌نامه را پذیرفت، رژیم یعنی به تصور اینکه ایران ضعیف شده است، همانند روزهای نخستین جنگ حملات گسترده‌ای را علیه مواضع رزمندگان ما آغاز کرد، به نحوی که توانست در جنوب با عبور از جاده اهواز - خرمشهر تا نزدیکی کارون پیشروی کند و در غرب نیز در حالی که در سال ۱۳۵۹ توانسته بود سریل ذخاب و دهلران را اشغال کند، در تیر ۱۳۶۷ این شهرها را اشغال کرد.وی در ادامه گفت: منافقین هم که این ماه قبل از پذیرش قطع‌نامه توانسته بودند تهران را اشغال کنند، از وضعیت جمع‌آوری اطلاعات برای عراق به وضعیت عملیاتی درآمده بودند به نحوی که آنها در یادگان اشرف شعار می‌دادند «امروز بهرمان، فردا تهران»؛ البته بعدها در بازجویی از منافقین مشخص شد آنها قصد داشتند در ۳۱ شهریور ۱۳۶۷ حمله مسلط‌دهنده را انجام دهند. جانشین قرارگاه ثارالله(ع) با بیان اینکه در روزهای پایانی جنگ تحمیلی، متأسفانه برآورد مسئولان کشورمان غلط بود، اظهار کرد: مسئولان می‌گفتند مردم برای حضور در جبهه‌ها روحیه ندارند، اما بعد از قبول قطع‌نامه، مردم وقتی با اخبار حملات عراق و منافقین به شهرهای کشورمان مواجه شدند، به سوی جبهه‌ها هجوم بردند و به نحوی که جبهه‌ها مملو از نیروی انسانی شده بود؛ به عنوان مثال، لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) که در زمان عملیات والفجر مقدماتی در سال ۱۳۶۱ بیشترین تعداد گردان را یعنی ۲۱ گردان داشت، در روزهای پایانی جنگ ۳۴ گردان تشکیل داد.